

چیستی و چرایی

مرزهای نیک‌نگری

مهدی خسروانی

- «اصل نیک‌نگری» (اصل حمل به احسن)

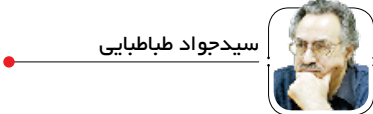
اساسی سنجشگرانه‌اندیشی (تفکر نقادانه) است. معنایی اجمالی از اصل نیک‌نگری (یا اصل حمل به احسن) را مفروض می‌گیریم تا برسیم به اصل مطلب: وقتی سخن یا استدلال کسی واضح نیست، این امکان برای شنونده یا خواننده استدلال وجود دارد که استدلال او را به شیوه‌های گوناگون تفسیر کند؛ در این شرایط باید استدلال او را تا حد امکان به گونه‌ای تفسیر کند که معقول و موجه باشد.

در بحث‌ها و گفت‌وگوها، شاید کمتر پیش بیاید که کسی استدلال خودش را به شکل کلاما شسته و رفته و روشن عرضه کند. این امر می‌تواند علت‌ها یا دلایل‌های گوناگون داشته باشد که یکی از این علت‌ها ضعف فرد استدلال‌کننده است. به هر حال، بیان واضح استدلال، مهارتی است که نیازمند ممارست فراوان است و بسیاری از افراد مایل نیستند که رنج این ممارست را بر خود هموار کنند. اینجاست که شنونده یا خواننده باید استدلال گوینده را نویسنده را «بازسازی» کند و این کاری است که همه ما ناخودآگاه در هر بحثی آن را انجام می‌دهیم. هدف از بازسازی استدلال، که کاری است تفسیری، این است که مشخص کنیم استدلال عرضه‌شده دقیقاً چیست. اما اگر قرار باشد این «بازسازی» به خوبی انجام شود باید شرایطی در آن رعایت شده باشد. طبعاً از آنجا که «رزیابی» یک استدلال بر اساس بازسازی آن استدلال صورت می‌پذیرد (آنچه «رزیابی» می‌شود «استدلال بازسازی» شده است)، اگر عمل «بازسازی» استدلال به خوبی انجام نپذیرد، ارزیابی استدلال نیز نمی‌تواند به درستی انجام شود.

بازسازی نمی‌تواند کاری کلاما مکانیکی و خطاپذیر باشد اما رعایت برخی رهنمودها و اصول می‌توان آن را به نحو بهتری انجام داد. یکی از این شرایط (به عبارت دیگر، یکی از ویژگی‌های بازسازی خوب) این است که ارزیاب استدلال اصل نیک‌نگری را در بازآرایی‌اش رعایت کند. یعنی چه؟ قبلاً اشاره کردیم که بازسازی استدلال کاری است تفسیری و به همین سبب ممکن است به گونه‌های مختلف انجام شود. برای مثال، می‌توان یک استدلال را به نحوی بازسازی کرد که استدلالی کلاما، با سببنا معقول و موجه باشد؛ این در صورتی است که حقیقت براینان ارزشمند باشد اما می‌توان استدلال عرضه‌شده را به گونه‌ای بازسازی کرد که هیچ فرد عاقلی نتوانند آن را بپذیرد و این در صورتی است که مثلاً در منظاری سیاسی، صرفاً بخواهید پوزه طرف مقابل را به خاک بمالید. در این حالت بهترین کار این است که سخن یا استدلال طرف را به گونه‌ای تفسیر و بازسازی کنید که تا حد امکان ضعیف و گزندپذیر به نظر برسد. در اینجا اصل نیک‌نگری که ما می‌گوییم که باید آن را به صورت نخست بازسازی کرد. اما چرا؟ فرض کنیم که استدلال را بدون رعایت اصل نیک‌نگری بازسازی کنیم با این کار نشان داده‌ایم که استدلالی که در دفاع از یک نظر آورده شده، ضعیف است در نتیجه، استدلال مذکور درستی آن را نشان نمی‌دهد اما فقط همین، نه بیشتر. هیچ استدواری کسب نکردیم؛ ممکن است کسی بگوید نادرستی آن نظر را نشان داده‌ایم، اما چنین نیست. اگر هزار دلیل ضعیف برای درستی یک نظر آورده شود و ما ضعف همه آن هزار دلیل را ثابت کنیم، باز هم نادرستی آن نظر را اثبات نکرده‌ایم. در نتیجه، در صورتی که هدف‌مان این باشد اگر واقعاً حقیقتی در آن نظر نهفته است از آن بی‌بهره نمانیم. هیچ گاه‌ی در جهت هدف‌مان بر نداشتیم؛ موقعیت‌ما همان موقعیت قبلی است. اما اگر استدلال را با رعایت اصل نیک‌نگری بازسازی کنیم، دلیل یا ناهنجاری برای درستی آن گزاره به دست آورده‌ایم، یعنی این مطلب به داشتن ما اضافه شده است. برای درستی نظر، فلاّن دلیل را فلاّن شاهد وجود دارد و این یعنی تغییری در وضعیت شناختی ما تا قبل از این، ما بودیم و نظری (گزاره‌ای) که در مورد آن هیچ نمی‌توانستیم بگوییم، اما اکنون می‌دانیم که نظر یا گزاره مذکور کلاما بی‌وجه نیست. آنچه گفتیم دلیلی منطقی برای رعایت اصل نیک‌نگری بود اما دلایل‌های اخلاقی نیز برای رعایت این اصل وجود دارند. ممکن است من یا شما به دلیلی نتوانیم استدلال خود را به بهترین وجه عرضه کنیم. در این صورت، انتظار داریم که طرف مقابل برای فهمیدن نظر واقعی‌ما و استدلالی که برای آن داریم، تلاش کند. اگر با کسانی مواجه شویم که خیز گرفته‌اند تا ما نظر یا استدلالی را بپایان کنیم و آنها را با دزنگ‌له‌ترین شیوه تفسیر کنند، مطمئناً احساس می‌کنیم که انصاف

در مورد ما رعایت نشده است. اگر چنین است، بهتر است خودمان را بر شصوت در درن نظرات دیگران و رسوا کردن استدلال‌های آنها لگام بزیم، چراکه معمولاً وقتی کسی نظری را ابراز می‌کند و استدلالی را در دفاع از آن می‌آورد، دلایل‌هایش آندره‌ها هم حمله‌ناهی نیستند. کمتر پیش می‌آید که کسی مصدر غیرمنطقی باشد. معمولاً اشتباهی که آنها می‌کنند، این است که دلایل‌های نا کافی می‌آورند یا دلایل‌هایی می‌آورند که مدعای دیگر را اثبات می‌کنند. مسلماً در این صورت، بهتر است به آنها نشان دهیم که استدلال آنها برای اثبات یک گزاره دیگر خوب است اما اگر قرار است گزاره مورد نظر خودشان را اثبات کنند باید اصلاح شود.

ادامه در صفحه ۱۰



سیدجواد طباطبایی

دوره توپینگن در زندگی فکری و فلسفی هگل جایگاه خاصی دارد. او با فراغت از تحصیل به شهر برن در سوئیس رفت و در نوشته‌های دیگری مباحث دوره توپینگن را دنبال کرد. در جزوه توپینگن، آرمان هگل احیای شهر یونانی برای رهایی انسان، ازخودبیگانگی بود، اما در این دوره او به این نکته پی برد که تعارض میان دمو کراسی باستان و دینات درون شهرهای یونانی و مسکنت دوره فئودالی و دینات مبتنی بر شریعت و بیرون مسیحی را نمی‌توان رفع کرد. در برن، هگل طرحی از دوره‌های سه‌گانه تحول تاریخی عرضه کرد که عبارت بود از سه دوره آزادی، بیگانگی و رهایی. لوکاج به درستی توضیح داده است که این سه دوره تاریخی که کمابیش با دریافت ژان ژاک روسو از تاریخ مطابقت دارد، نه‌تنها برای فهم نوشته‌های دوره جوانی دارای اهمیت است، بلکه طرحی بسط‌یافته‌تر از آن را تا واپسین نوشته‌های هگل، به ویژه در نظام سه‌بخشی منط، فلسفه طبیعت و فلسفه روح در دایره‌المعارف علوم فلسفی می‌توان دید. به نظر هگل تاریخ با بنیادگذاری شهرهای یونانی که فرد در آن شهروند جمهوری آزاد به‌شمار می‌آمد، آغاز می‌شود و همین جمهوری برای یک ساحت عمومی و عام یا ایده زندگی می‌کند، در حالی که در سلطنت رعیت به خاطر یک فرد زنده است. رعیت که نمی‌تواند بدون ایده زندگی کند، در نظام‌های سلطنتی، آرمانی برای خود خلق می‌کند. شهروند جمهوری همه نیروهای جسمی و روحی خود را به یک ایده ایثار می‌کند، در حالی که قلمرو عمل او دارای وحدتی است، اما عیسایی پارسا که خود را وقف آرمان خود کرده بود، مردی خیال‌اندیش و عارف‌پیشه بود، پر از آرمان خود، ولی توان آن را نداشت که خود را به یکسان وقف آرمان و قلمرو عمل در جهان کند. ایده شهروند جمهوری به گونه‌ای بود که والاترین نیروهای او در کار راستین او ارضا می‌شد و به همین دلیل رضایت خاطر خیال‌آرستین چیزی جز نیرنگ قوه خیال نیست. تمایزی را که هگل میان ایده و آرمان وارد می‌کند، برای تحول آتی نظام فلسفی او دارای اهمیت است. جمهوری بر پایه ایده‌ای استوار است که روح نظام سیاسی و نهادهای آن است. همین مطلب را هگل در نامه شانزدهم آوریل ۱۷۹۵ با صراحت بیشتری بیان می‌کند و با اشاره‌ای به سوئمن هر مرحله تحول تاریخ جهانی می‌نویسد با این مرحله دوره بازیابی آزادی آغاز خواهد شد و به یمن رواج ایده‌هایی که نشان می‌دهند هر چیزی چگونه باید باشد، این بی‌دردی مرهمان همیشه خشنود و کسانی که آماده‌اند امور را چنان‌که هستند، بپذیرند، از میان خواهد رفت. نیروی زندگی‌بخش ایده‌ها- اگرچه پیوسته محدودیت‌هایی می‌یابند- میهن و نظام سیاسی وجود دارد- روح مردمان را به مرند بلندار تقا خواهد داد و آنها ایثار برای ایده‌ها را فراخواهند گرفت، زیرا اینک روح این نظام سیاسی با خودخواهی پیمان بسته و فرمانروایی خود را روی خودخواهی ساخته است.

ایده در جمهوری‌های باستان و نیز در جمهوری‌های آینده، نه‌تنها با نظام‌های سلطنتی که در آنها شاه در کانون قرار می‌گیرد و همه در خدمت او هستند، تعارض ندارد، بلکه با مسیحیت مبتنی بر شریعت نیز که وجودی را مطلق می‌کند و آن را ورای شهر قرار می‌دهد و فرد را به نفع وجودی برتر از آزادی محروم می‌کند، مغایرت دارد. در همین نامه، هگل که به عنوان معلم خصوصی در شهر برن ناظر تباهی‌های اشرافیت سوییسی بود، می‌افزاید: «دینات و سیاست همچون زندان بازار مسکرا به یکدیگر به توافق رسیدند، اما چیزی را می‌آموزد که مورد نظر خود کلامگی بود؛ می‌اجترامی به نوع بشر، ناگهک او به انجام هر کار خوب و اینکه خود کسی باشد!» برای اینکه بتوان جایی برای ایده باز کرد، باید این آرمان بیگانه با انسان دینی و نظام سلطنت را از میان برداشت. رهایی انسان نیازمند نابودی نظام‌های اخلاقی، مذهبی و کلامی رایج است که پیامدی هر خرفتی نوع بشر ندارد. به این ترتیب، هگل طرحی از یک نقادی دینات را عرضه می‌کند تا راه رهایی نوع بشر را هموار کرده باشد. نکته دیگری که در فقرات یاد شده آمده، به نقادی نظام‌های سلطنتی مربوط می‌شود. از آنجا که نظام‌های سلطنتی بر پایه قدرت یک تن استوار شده‌اند

و هیچ امری بدون خواست و اراده او انجام نمی‌شود، چنین نظامی برای پرورش انسان آزاد نمی‌تواند مساعد باشد. هگل این فقرات را با نظری به روح‌القوانین منتسکیو می‌نویسد، اما چنین می‌نماید که او توجهی به تمایزی که منتسکیو میان نظام سلطنت و خودکامگی وارد می‌کند، نکرده است. در اندیشه سیاسی منتسکیو، سلطنت از این حیث از خودکامگی متفاوت بود که در سلطنت تنها پادشاه قدرت را به دست دارد، اما «مطلق یا قانون‌های رایج» هگل می‌کند. هگل در حالی که خودکامگی را «یک تن مطابق خواست و هواهای طبیعی خود فرمان می‌راند». هگل چنین تمایزی را وارد نمی‌کند، زیرا به نظر او، آنجا که تنها یک تن فرمان راند، جایی برای آزادی فرد و اراده و خواست او باقی نمی‌ماند. در این مورد، تحلیل سیاسی هگل پیوندی با تحلیل دینات مبتنی بر شریعت او دارد که در آن نیز «یک قدرت بیگانه با تحمیل نظامی از احکام دینی» که تنها از این رو که از اقتدار او ناشی می‌شود، باید از آنها اطاعت کرد، در تعارض با فرد قرار می‌گیرد، در حالی که اصل بر این است که فرد باید بتواند آن را مورد بررسی قرار دهد و بفهمد، «به زوال شهرهای یونانی ایده فضیلت مدنی نیز از میان مردم رخت بریست و زندگی اجتماعی در نظام‌های خودکلمه سپری می‌شد. با زوال این شهرها دومین دوره تاریخ جهانی آغاز می‌شود و به نظر می‌رسد وضعیت اجتماعی سیاسی آلمان زمان هگل همچون الگویی بوده که او در تعارض با نظام آرمانی

اندیشه

هگل؛ از آرمانگرایی تا واقعیت



شهرهای یونانی برای توصیف این دومین دوره، به نظر داشته است. انقلاب فرانسه تباهی‌های ناشی از نظام فئودالی آلمان آغاز سده نوزدهم را بیش از پیش در معرض دید قرار داده بود، اما هگل در این مرحله از تحول فکری خود تباهی‌های آلمان را با توجه به دو تجربه متعارض وضع آرمانی شهرهای یونانی و انقلاب فرانسه می‌فهمید. اگرچه هگل بر آن بود که با انقلاب فرانسه جدیدی در تاریخ جهانی آغاز شده است، اما جالب توجه است که او با تباهی‌های نظام سیاسی آلمان را از وضع آرمانی دموکراسی‌های یونانی قیاس می‌گرفت. از ویژگی‌های دومین مرحله از تاریخ جهانی چیرگی دینات مسیحی در همه شئون زندگی انسان اروپایی و سیطره منافع خصوصی او بود که به نوبه خود بی‌اعتنایی به حوزه عمومی را به دنبال می‌آورد. انقلاب فرانسه نقطه پایان این دومین دوره تاریخ جهانی بود و چنان که در فقره‌ای از دومره برن آمده است، هگل بر آن بود که «پس از سده‌ها که بشریت بار دیگر توان توجه به ایده را پیدا» می‌کرد، چیرگی منافع خصوصی به پایان می‌رسید و نظریه‌ای که انسان را دارای سرشتی بد می‌دانست، اهمیت خود را از دست می‌داد، «اگرچه تجربه

تباهی» هنوز به پایان نرسیده بود. بدین‌سان به گفته هگل آنچه انسان را در نظر ما به موجودی جالب توجه تبدیل می‌کرد، کم‌کم، مانند ایده در زیبایی‌ان بر ما پدیدار می‌شود و ما می‌توانیم درباره آن بیندیشیم و آن را از آن خود کنیم. «آنگاه که ما زیبایی سرشت انسان را که تاکنون در وجودی بیگانه قرار داده بودیم و از آن جز به آنچه نفرت‌انگیز بود، اعتنایی نمی‌کردیم، شادمانه به مثابه نتیجه عمل خود بازخواهیم شناخت و از آن

خود خواهیم کرد و به آن ارج خواهیم نهاد، پیشتر خود را باور خواهیم کرد و آنچه جز به تحقیر نمی‌توان در آن نظر کرد بازخواهیم شناخت.» هگل در این فقره نیز بار دیگر به سه مرحله سیر تاریخ جهانی اشاره کرده است: با زوال شهرهای یونانی، دوره طولانی خودکلمگی و بیگانگی آغاز می‌شود در حالی که با انقلاب فرانسه زمان رهایی فرا رسیده است اگرچه هر دوره‌ای از تاریخ جهانی با نظامی سیاسی مطابقت دارد اما نقش دینات نیز در تعیین آن دوره‌ها اندک نیست. به نظر هگل دینات هر دوره‌ای «صیغه‌ای می‌رفت» این اقوام را نورانی‌تر و تبعیت می‌کردند که خود وضع کرده بودند، در جنگ‌هایی شرکت می‌کردند که خود برپا داشته بودند. اینان جز برای کنش فیلسوفان- به ویژه نظام کنتی و فیشتی- و عمل مردم برقرار می‌کند و می‌نویسد: «من بر آنم که هیچ نشانه‌ای



گسورگ ویلهلم فریدریش هگل به باور من از جهاتی تأثیرگذارتر از کانت بوده. اگر بپذیریم جوهر مدرنیته راسیونالیته است و این راسیونالیته بر بنیاد فهم دکارتی استستوار مانده و به قولی دکارت موسس آن بوده، باید پذیرفت دکارت با تاسیس راسیونالیته تنها به فهم یک حوزه نایل می‌شود و آن فهم طبیعت است. دغدغه دکارت نیز همین است که راسیونالیته را به طبیعت تزریق کند. ایسن رویکرد با کانت ادامه می‌یابد. به یک‌معنا، حوزه‌هایی چون اخلاق و… (به معنای متعارف‌اش) بر بنیاد عقل نیست و به تعبیری بهتر، این مسائل در حوزه عقل نظری قرار نمی‌گیرند درحالی‌که هگل تمام لوازم و توابع عقلانیت یا به تعبیر درست‌تر راسیونالیته را در تمام شئونات انسانی از

برابر کلیت ایده ناپدید می‌شود. افزون بر این علل، پنهان و دگرگونی در روح زمانه علت‌های بیرونی و اجتماعی نیز وجود دارد که عبارتند از: جنگ‌ها، افزایش ثروت، تجمل و رفاه بی‌روبه که نتیجه آن از میان رفتن فضیلت‌های شهروندی و به وجود آمدن اشرافیت نظامی و مالی است و همین اشرافیت توانست با اعمال استبداد خودآزاری شهر را دچار مخاطره کند. در این مورد نیز هگل نظری به روح‌القوانین منتسکیو دارد که فضیلت را شالوده نظام‌های جمهوری می‌داست.

تمایز میان جمهوری و نظام‌های سلطنتی در اندیشه سیاسی منتسکیو در این بود که جمهوری‌ها به خلاف پادشاهی‌ها و نظام‌های خودکامه که تدبیر امور کشوری با قانون‌ها در پادشاهی و زور حاکم مستبد در خودکامگی امکان‌پذیر می‌شود، مبتنی بر فضیلت است. منتسکیو در مقدمه بر ویراست سال ۱۷۵۳ بـر روح‌القوانین درباره مفهوم فضیلت نوشته بود: «هراد من از فضیلت در جمهوری میهن‌دوستی است، نه فضیلت اخلاقی یا تقوای مسیحی، بلکه فضیلتی مدنی و این فزی است که حکومت جمهوری را به حرکت درمی‌آورد. بنابراین من فضیلت مدنی را میهن‌دوستی می‌نامم.» هگل به دنبال منتسکیو ناپودی جمهوری‌های جهان باستان را از پیامدهای زوال همین فضیلت می‌داند. مردان سیاسی یونان «که در درون حکومت‌های مردمی زندگی می‌کردند، هیچ نیروی دیگری جز همین فضیلت را نمی‌شناختند که بتواند پشتیبان این حکومت‌ها باشد.» با زوال این فضیلت مدنی، «صوبر دولت، به مثابه فرآورده عمل شهروند از ذهن او» زوده شد. در این وضعیت شهروند در تماس مستقیم با دولت که تجسم شهروند و فرمانروایان بود، نیست، اینجا نیز هگل از منتسکیو تأثیر پذیرفته است که فرمانروا را «هردم در هیات جمعی» آن می‌داند و می‌نویسد: «در دموکراسی مردم به اعتباری پادشاه و به اعتبار دیگر رعیت است.» با زوال جمهوری شهروند از دولت بیگانه و علاقه شهروند از امور عمومی سلب شد. این بی‌علاقگی شهروند به نوبه خود تمرکز قدرت سیاسی در دست فرمانروایان را فراهم می‌آورد. در زمان زوال جمهوری تدبیر امور دولت به گروه کوچکی از شهروندان سپرده شده

و بود و در چنین نظامی هر امری در قلمرو فعالیت‌های خصوصی قرار می‌گرفت و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودمندی تنها علت وجودی آن به شمار می‌آمد. در این زمان؛ آزادی، آزادی مدنی و قانون‌ها از میان می‌رود و حقوق شهروندان جز امنیت ملک شهروند را که «اینک همه عالم شهروند را پر می‌کند»، تضمین نمی‌کند. خصوصاً قرار می‌گیرد و از کل، ایده و امور عمومی خیری نبود. دولت تنها با توجه به سودمندی آن مورد احترام قرار می‌گرفت و همین سودم